

تحلیل مفهومی استعاره‌های نهج البلاغه (رویکرد زبان‌شناسی شناختی)

مهتاب نورمحمدی^۱، دکتر فردوس آقاگلزاده^۲، دکتر ارسلان گلنام^۳

چکیده

مطالعه‌ی استعاره یکی از کانونی‌ترین محورهای رویکرد معنا‌بنیاد زبان‌شناسی شناختی است. براساس نظریه‌ی شناختی لیکاف و جانسون (۱۹۸۰) در باب استعاره، جایگاه استعاره نظام مفهومی‌ای است که براساس آن می‌اندیشیم و عمل می‌کنیم. زبان نیز از آنجا که برگرفته از فرایندهای ذهنی است، کاملاً استعاری است. به این ترتیب، براساس استعاره، دیگر صرفاً یک آرایه‌ی ادبی نیست که وظیفه‌اش تنها زینت کلام باشد. در این نظریه، استعاره به هر نوع مفهوم‌سازی یک حوزه‌ی مفهومی در قالب حوزه‌ی مفهومی دیگر اطلاق می‌شود. اصول نظریه را می‌توان در قالب هشت فرض اصلی همه‌جا حاضر بودن، حوزه‌ها، مدل، یک‌جهتی بودن، تغییرناپذیری، ضرورت، خلاقیت و تمرکز خلاصه کرد.

محدودیت بررسی‌های استعاره در متون مذهبی‌ای همچون نهج‌البلاغه به جنبه‌های زیبایی‌شناختی آن، نگارنده را بر آن داشت تا در چارچوب نظریه‌ی معاصر استعاره، ضمن بررسی اصول این نظریه، به تحلیل مفهومی استعاره‌های نهج‌البلاغه و بازسازی مدل‌های شناختی آن‌ها بپردازد. یافته‌های این مقاله، که حاصل استخراج برخی از استعاره‌های نهج‌البلاغه، براساس تعریف نظریه‌ی معاصر استعاره و تحلیل آن در چارچوب این نظریه است، ضمن تأیید اصول نظریه شناختی استعاره، فراوانی بسیار استعاره‌ها و ضرورت شناختی آن‌ها در نهج‌البلاغه را نشان می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: معنی‌شناسی شناختی، استعاره، نظریه‌ی معاصر استعاره، نهج‌البلاغه.

۱. دانشجوی دکتری زبان‌شناسی در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی m.noormuhammadi@yahoo.com

۲. دانشیار و عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس.

۳. دانشیار و عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس.

تاریخ دریافت: ۸۸/۱۲/۲۵ تاریخ پذیرش: ۹۱/۲/۲۶

۱. مقدمه

یکی از کانونی‌ترین محورهای مطالعه در رویکرد معنابنیاد در مطالعه‌ی زبان، استعاره است که توجه به آن را می‌توان مهم‌ترین تحول در زبان‌شناسی شناختی دانست (لانگاکر، ۱۹۹۱: ۸). در نیمه‌ی دوم قرن بیستم، برخی از زبان‌شناسان شناختی با جمع‌آوری نمونه‌های بسیار زیادی از کاربرد استعاره در زبان روزمره، نظام عظیمی از استعاره‌های روزمره و متعارف را کشف کردند که تمایز سنتی بین زبان مجازواره‌ای و زبان حقیقی را از بین برد. این مطالعات، باعث انتشار کتاب استعاره‌هایی که با آن زندگی می‌کنیم (Metaphors We Live By) و طرح نظریه‌ی معاصر استعاره از سوی لیکاف و جانسون (۱۹۸۰) شد، که دریچه‌ی جدیدی بر روی مطالعات این حوزه، گشود و استعاره را برای همیشه از حصار ادبیات، بیرون کشید و پای این فرایند شگفت‌انگیز را، که قرن‌ها به آن فقط به عنوان یک آرایه‌ی کلام نگاه می‌شد، به حوزه‌های مطالعاتی متعددی باز کرد.

دانشمندان علوم شناختی در جستجوی سازوکارهای عمومی حاکم بر استعاره دریافته‌اند که جایگاه استعاره، فراتر از زبان نیست. آن‌ها عمدتاً براساس شواهد زبانی دریافته‌اند که نظام مفهومی که انسان براساس آن می‌اندیشد و عمل می‌کند، از ماهیتی استعاری برخوردار است. استعاره، نظام مفهومی ما را ساختمند می‌کند و از این طریق به نحوه‌ی ادراک، نحوه‌ی اندیشیدن، زبان و اعمال ما ساختار می‌بخشد. همه‌ی ما، خودآگاه یا ناخودآگاه، با استعاره سخن می‌گوییم و به مدد آن زندگی می‌کنیم (ر.ک. لیکاف و جانسون، ۱۹۸۰).

در این نظریه، استعاره از سازوکارهای اصلی فرایند تفکر است که در درک مفاهیم انتزاعی و استدلال، نقش مهم و بی‌بدیلی دارد و در واقع به عنوان نوعی نگاشت غیرمقارن و بخشی میان حوزه‌های مفهومی تعریف می‌شود و زبان استعاری، تجلی روساختی استعاره‌های مفهومی است. در معنی‌شناسی شناختی

استعاره، معنایی نوین می‌یابد و به الگوبرداری میان حوزه‌ای و یا به عبارت دیگر، به هر نوع مفهوم‌سازی و بیان مفاهیم یک حوزه‌ی ذهنی در قالب حوزه‌ی ذهنی دیگر، که غالباً حوزه‌ای ملموس‌تر است، اطلاق می‌شود. به عبارت دیگر، استعاره نگاشت‌های (Mappings) کلی بین حوزه‌های مفهومی (Conceptual domain) است (لیکاف، ۱۳۸۲: ۱۹۷). این نگاشت‌ها به صورت **حوزه‌ی مقصد حوزه‌ی مبدا** است و یا **حوزه‌ی مقصد به مثابه‌ی حوزه‌ی مبدا**، نامگذاری می‌شوند؛ مثلاً استعاره‌ی حاصل از مفهوم‌سازی عشق در قالب سفر به صورت **عشق سفر** است، و یا **عشق به مثابه‌ی سفر**، نامگذاری می‌شود (لیکاف، ۱۳۸۲: ۲۰۴-۲۰۵). نگاشت‌های استعاره‌ی مجموعه‌ای ثابت از تناظرهای هستی‌شناختی میان هستی‌هایی در حوزه‌ی مبدا با هستی‌هایی در حوزه‌ی مقصد هستند که در صورت فعال شدن این تناظرهای ثابت، نگاشت‌ها می‌توانند الگوهای استنتاج را از حوزه‌ی مبدا بر الگوهای استنتاج حوزه‌ی مقصد فرافکنند.

اصول نظریه‌ی معاصر استعاره را می‌توان در قالب هشت فرض اصلی همه‌جا حاضر بودن (Ubiquity Hypothesis)، **حوزه‌ای بودن** (Domain Hypothesis)، **مدل‌های شناختی** (Model Hypothesis)، **یک‌جهتی بودن** (Unidirectionality Hypothesis)، **تغییرناپذیری** (Hypothesis Invariance)، **ضرورت** (Necessity Hypothesis)، **خلاقیت** (Creativity Invariance) و **تمرکز** (Focusing Invariance)، خلاصه کرد (ژاکل، ۲۰۰۲: ۲۱-۲۲).

از حوزه‌هایی که در آن ضرورت استعاره بیشتر احساس می‌شود، حوزه‌های انتزاعی و دور از دسترس تجربه‌ی حسی است که تنها از طریق استعاره قابل‌درک هستند. استعاره به ما امکان می‌دهد موضوعی نسبتاً انتزاعی یا ذاتاً فاقد ساختار را برحسب موضوعی عینی‌تر یا دست‌کم ساختمندتر درک کنیم. حوزه‌ی مذهب و گفتمان مذهبی نیز به دلیل ماهیت تجربه‌ناپذیر و انتزاعی‌اش یکی از حوزه‌هایی

است که ضرورت درک استعاری در آن بیشتر احساس می‌شود؛ از این رو آنجا که موضوع گفتمان، مفاهیم متافیزیکی و متعالی‌ای همچون خدا، روح، جهان پس از مرگ، وحی و... است، تنها راهی که برای تصور، پیش‌روی ذهن قرار دارد، برقراری ارتباط استعاری میان این مفاهیم و مفاهیم ملموس‌تر است. بر این اساس، قابل پیش‌بینی است که متون مذهبی سرشار از استعاره باشند.

استعاره‌های موفق در ایجاد نگاه‌ها و دیدگاه‌های جدیدی که می‌تواند فهم ما را افزایش دهد، بسیار نقش دارند و می‌توانند با ایجاد چشم‌اندازهای تازه، قدرت توصیفی ما را به شکلی توسعه دهند که دیگر عبارات زبانی نمی‌توانند. استعاره به واسطه، عملکرد تداعی‌گری‌اش در متون مذهبی به تسهیل شماری از تجارب نو که برای آن‌ها ممکن است هیچ توصیف لفظ به لفظی ممکن نباشد، کمک می‌کند. (سوسکیس، ۱۹۸۵: ۶۶).

آن‌ها ما را قادر می‌سازند تا به واقعیاتی اشاره کنیم که اگر زبان، غیراستعاری بود، نمی‌توانستیم در مورد آن‌ها سخن بگوییم و امکان توصیف واقعیتهایی را به زبان می‌دهند که از دایره‌ی تجربه‌ی مستقیم خارج است. از این ویژگی استعاره‌ها در مذهب و نظریات علمی بسیار استفاده می‌شود.

نظریه‌ی معاصر استعاره می‌تواند ماهیت زبان مذهبی را روشن کند و حوزه‌های وسیعی از زبان و در نتیجه، تجارب ما را شکل دهد (هریسون، ۲۰۰۷: ۱).

۲. استعاره‌های نهج‌البلاغه و اصول نظریه‌ی معاصر استعاره

نهج‌البلاغه یکی از متون مذهبی ما مسلمانان است که استعاره‌های آن همواره از جنبه‌ی بلاغی، مورد توجه پژوهشگران قرار داشته است؛ اما محدود کردن استعاره‌ها در جنبه‌ی زیبایی‌شناختی و بلاغی نقطه‌ی اشتراک تمامی پژوهش‌هایی است که در این زمینه صورت گرفته است. همین مسئله، نگارنده را بر آن داشت

تا در سایه‌ی نگاه نو و یافته‌های جدید نظریه‌ی معاصر استعاره، به تحلیل مفهومی استعاره‌های نهج‌البلاغه و مدل‌های شناختی (Cognitive models) بپردازد؛ که می‌توان براساس این استعاره‌ها بازسازی کرد و از این طریق، نظریه را نیز به محک داده‌های برگرفته از نهج‌البلاغه به عنوان نمونه‌ای از متون مذهبی قرار دهد.

۲-۱. استعاره، واقعیتی همه‌جا حاضر، ضروری و خلاق

وابستگی بسیار زیاد شناخت انسان به نگاشت‌های میان حوزه‌های مفهومی، از اصول زبان‌شناسی شناختی است (اسلینگرلند، ۲۰۰۴: ۱). براساس اصل همه‌جا حاضر بودن، استعاره نه تنها صرفاً مختص زبان ادبی نیست و تنها به خلاقیت‌های شاعرانه و بلاغت محدود نمی‌شود، بلکه هم نظام مفهومی ما و هم بسیاری از رفتارها و کنش‌های ما ماهیتی استعاری دارند. حضور استعاره‌های متعارف در زبان روزمره، در گفتمان‌های مذهبی و علمی بسیار تخصصی، زبان‌شناسان را وامی‌دارد که به آن به عنوان بخشی از توانش زبانی عام، توجه ویژه‌ای داشته باشند (لیکاف و جانسون، ۱۹۸۰: ۵). علاوه بر این، براساس اصل ضرورت، بسیاری از حوزه‌های مفهومی همچون حوزه‌های پیچیده، انتزاعی و یا ناشناخته، تنها به واسطه‌ی استعاره‌ها، مفهوم‌سازی و درک می‌شوند.

خطبه‌ها، نامه‌ها و حکمت‌های نهج‌البلاغه نیز دربردارنده‌ی استعاره‌های بسیار زیادی هستند که در بسیاری از مطالعات سنتی، به خاطر توجه صرف به استعاره‌های بدیع و شاعرانه، یا اساساً استعاره فرض نشده‌اند و یا در قالب تشبیه، مجاز، مثل و گونه‌های دیگر آرایه‌های بلاغی قرار گرفته‌اند اما آنچه حتی در نگاهی اجمالی به نهج‌البلاغه و به ویژه، بخش‌هایی از آن که به مسائل و موضوعات معنوی و مذهبی اختصاص دارد، به چشم می‌خورد، فراوانی عبارات استعاری در این اثر است. در واقع، می‌توان گفت در گفتمان مذهبی، زبان

استعارای شیوه‌ی معمول بیان مفاهیم محوری مذهب است و استعاره‌ها نه صرفاً به واسطه‌ی بلاغت و زیبایی کلام، که از روی نیاز و ضرورت، در سراسر این گفتمان حاضرند. در نهج‌البلاغه تقریباً تمامی خطبه‌ها، نامه‌ها و حتی حکمت‌های کوتاه دربردارنده‌ی عبارات استعاری‌اند. در ادامه، خطبه‌ی ۴ نهج‌البلاغه به عنوان نمونه بررسی می‌شود:

۱. بِنَا اهْتَدَيْتُمْ فِي الظُّلْمَاءِ وَ تَسْتَمُّمُ ذُرْوَةَ العَلْيَاءِ وَ بِنَا افْجَرْتُمْ عَنِ السَّرَارِ. وَ قَرَّ سَمْعٌ لَمْ يَفْقَهَ الوَاعِيَةَ وَ كَيْفَ يُرَاعِي التَّبَاءَةَ مِنْ اَصَمَّتْهُ الصَّبِيحَةُ. رُبَطُ جَنَانٍ لَمْ يُفَارِقَهُ الخَفَقَانُ. مَا زِلْتُ اُنْتَظِرُ بِكُمْ عَوَاقِبَ العَدْرِ. وَ اَتَوْسَمَّكُمْ بِحِلْيَةِ الْمُعْتَرِينَ. سَتَّرَنِي عَنْكُمْ جَلْبَابُ الدِّينِ وَ بَصَّرَنِيكُمْ صِدْقُ النِّيَّةِ. اَقَمْتُ لَكُمْ عَلِيَّ سِنِّ الحَقِّ فِي جَوَادِ المِصْلَةِ، حَيْثُ تَلْتَقُونَ وَ لَا دَلِيلَ. وَ تَحْتَفِرُونَ وَ لَا تُمَيِّهُونَ. اليَوْمَ اُنْطِقُ لَكُمْ العَجْمَاءَ ذَاتَ البَيَانِ. عَزَبَ رَأْيُ امرءٍ تَخَلَّفَ عَنِّي. مَا شَكَّكَتْ فِي الحَقِّ مُذْأَرِيَّتَهُ. لَمْ يُوَجِّسْ مُوسَى حَيْفَةَ عَلِيٍّ نَفْسَهُ، بَلْ اَشْفَقَ مِنْ غَلْبَةِ الجُهَالِ وَ دَوْلِ الضَّلَالِ. اليَوْمَ تَوَافَقْنَا عَلِيَّ سَبِيلِ الحَقِّ وَ البَاطِلِ مِنْ وَثِقَ بِمَاءٍ لَمْ يَظْمَأْ.^۱

۱. در این خطبه، عبارات استعاری دیده می‌شود که تجلی زبانی استعاره‌های مفهومی‌اند. برخی از این استعاره‌های مفهومی عبارت‌اند از: نادانی، تاریکی است، خوبی، بالا است، انسان، خورشید است، دین، پوشش است، و استعاره‌ی زندگی، سفر است که خود، استعاره‌ای مرکب (Complex metaphor) است و استعاره‌های

۱. به راهنمایی ما از تاریکی درآمدید و به ذروه‌ی برتری برآمدید. از شب تاریک برون شدید و به سپیده‌ی روشن درون شدید. کر باد گوشه‌ی که بانگ بلند را نشنود! و آن که بانگ بلند او را کر کند، آوای نرم در او چگونه اثر کند؟ دلی که از ترس خدا لرزان است، پایدار و با اطمینان است. پیوسته پیمان‌شکنی شما را می‌پاییدم، و نشان فریفتگی را در چهره‌تان می‌دیدم. راه دینداران را می‌پیمودید، و آن نبودید که می‌نمودید. به صفای باطن درون شما را می‌خواندم، و بر شما حکم ظاهر می‌راندیم. بر راه حق ایستادم و آن را از راه‌های گمراهی جدا کردم، و به شما نشان دادم. حالی که می‌پویدید و راهنمایی نمی‌دیدید، چاه می‌کندید و به آبی نمی‌رسیدید و این اشارت است که گویاتراز صد مقالت است. روی رستگاری نبیند آن که خلاف من گردند، چه از آن روز که حق را دیدم، در آن دودل نگردیدم. بیم موسی نه بر جان بود، که بر مردم نادان بود، مبادا گمراهان به حیلت چیره شوند و بر آنان امیر. امروز حق و باطل آشکار است و راه عذر بر شما بسته، و آن که بر لب جوی نشست، از بیم تشنگی رسته.

مفهومی دیگری را در بردارد: حق، راه است، نادانی، گم کردن راه (گمراهی) است، مشاوری که حق را بیان کند، راهنما است، ستمکار کسی است که راه را گم کرده است (گمراه)، انتخاب میان حق و باطل، انتخاب راه است، و ... این نمونه و نمونه‌های دیگری که در ادامه بررسی می‌شود، نشانگر حضور فراگیر استعاره‌ها در نهج‌البلاغه‌اند.

۲. علاوه بر این، از بررسی استعاره‌های نهج‌البلاغه می‌توان نتیجه گرفت که بین میزان استعاره‌های استفاده‌شده و انتزاعی بودن موضوع، رابطه‌ی مستقیم وجود دارد؛ در واقع هر جا که موضوع انتزاعی‌تر است، استعاره‌های بیشتری به کار می‌رود. به عنوان نمونه در ۹۰٪ جملات خطبه‌ی اول نهج‌البلاغه که به موضوع خداشناسی، خلقت، بعثت و حج اختصاص دارد، عبارات استعاری به چشم می‌خورد. در خطبه‌ی ۵۳ که به موضوعی کاملاً عینی (ویژگی‌های حیوان قربانی) اختصاص دارد، ۲۵٪ جملات دربردارنده‌ی استعاره‌اند.

۳. استعاره به سبب کارکرد توضیحی‌اش، اهمیت بسیاری در درک حوزه‌های مفهومی پیچیده و ناشناخته دارد. حوزه‌های مفهومی انتزاعی، ساخت‌های نظری و عقاید متافیزیک، تنها به واسطه‌ی استعاره‌های مفهومی، مفهوم‌سازی و درک می‌شوند. استعاره‌های مفهومی از طریق برقراری ارتباط میان انتزاعی‌ترین تفکرات مفهومی با درک حسی، یک بستر شناختی جسمانی و فیزیکی فراهم می‌کنند که میان تجارب ما انسجام و وحدت ایجاد می‌کند.

۴. حوزه‌ی مذهب اگر نگوییم کاملاً، اما بسیار به مفهوم‌سازی استعاری وابسته است. استعاره در این گفتمان، کارکردی توضیحی و شناختی دارد؛ زیرا این حوزه، علاوه بر اینکه بسیار انتزاعی و دور از دسترس تجربه‌ی حسی است، دربردارنده‌ی مفاهیم محوری در مورد خدا، روح، جهان آخرت و ... است که همواره به عنوان عقاید متافیزیکی دست‌نیافتنی و متعالی مطرح بوده‌اند و امکان

فهم‌شان بدون ساختاربندی آن‌ها در قالب حوزه‌هایی که به دریافت حسی نزدیک‌تراند، وجود ندارد. استعاره‌ها به تسهیل شماری از تجارب نوی کمک می‌کنند که برای آن‌ها ممکن است هیچ توصیف لفظی وجود نداشته باشد. این مسئله، وجود رابطه‌ی مستقیم بین میزان استعاره‌ها و انتزاعی بودن موضوع را توجیه می‌کند. در واقع، فراگیری استعاره‌ها در گفتمان مذهبی، ناشی از ضرورت حضور آن‌ها را در این گفتمان است و گفتمان مذهبی در مورد مفاهیم دور از دسترس تجربه‌ی خود، چاره‌ای جز استفاده از عبارات استعاری ندارد.

۵. ارتباط هم‌زمان با دو حوزه‌ی مفهومی و در نتیجه، چندمعنا شدن عبارات استعاری موجب می‌شود که بیان معنای استعاره در قالب عبارات گزاره‌ای غیراستعاری با از دست دادن بخشی از معنا و کاهش معنایی همراه باشد. این مسئله به دلیل خلاقیت بسیار استعاره است که فقط به زبان شاعرانه اختصاص ندارد.

در گفتمان مذهبی، نمی‌توان با صراحت و وضوح کامل به تعریف چیستی و چگونگی خدا، روح، جهان پس از مرگ و... پرداخت؛ زیرا این مفاهیم، تجربه‌پذیر نبوده و حدود معین و مشخص ندارند. ابهام استعاری در گفتگو در مورد این مسائل، ضروری است و این ابهام، خود منشاء برداشت‌های خلاقانه در چارچوب باورهای مذهبی را فراهم می‌کند. در واقع، تشریح غیراستعاری این مفاهیم، آن‌ها را محدود می‌کند. استعاره‌ها با ایجاد چشم‌اندازهای تازه، قدرت توصیفی ما را به شکلی توسعه می‌دهند که دیگر عبارات زبانی نمی‌توانند.

۲. وَأَعْلَمُوا أَنَّ مَلاَحِظَ الْمَنِيَةِ نَحْوَكُم دَانِيَةٌ، وَ كَأَنَّكُمْ بِمَخَالِبِهَا، وَ قَدْ نَشِبَتْ فَيَكُم. (نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۲۰۴)

۳. بِنَسِ الزَّادِ إِلَى الْمَعَادِ، الْعُدْوَانُ عَلَى الْعِبَادِ (نهج البلاغه، حکمت ۲۲۱).^۱

۴. إِنْ لَمْ يَكُنْ رَسُوْلًا هَادِيًّا بِكِتَابٍ نَاطِقٍ وَ أَمْرٍ قَائِمٍ - (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۶۹).^۲

در نمونه‌های (۳) و (۴) حوزه‌ی زندگی در قالب حوزه‌ی سفر مفهوم‌سازی شده است. نگاشت استعاره‌ی زندگی، سفر است؛ مجموعه‌ای از تناظرها را میان هستی‌های حوزه‌ی مبداء (سفر) و حوزه‌ی مقصد (زندگی) دربردارد: اعمال انسان به مثابه‌ی زاد و توشه‌ی مسافر (نمونه‌ی ۲) و پیامبر به مثابه‌ی راهنما (نمونه‌ی ۳) مفهوم‌سازی شده است.

۵. فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ: إِمَّا أَحْ لَكَ فِي الدِّينِ، أَوْ نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ... (نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳).^۳

۶. وَإِنَّ أَهْلَ الْحَرْبِ الْأَرْقِ. (نهج البلاغه، نامه‌ی ۶۲) همانا جنگجو بیدار است.

۷. فَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الْآخِرَةِ وَ لَا تَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الدُّنْيَا، فَإِنَّ كُلَّ وَكْدٍ سَيَلْحَقُ بِأَمَةٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۴۲).^۴

در نمونه‌های (۵)، (۶) و (۷) حوزه‌های مشابهت، ملازمت و وابستگی در قالب حوزه‌ی روابط خویشاوندی مفهوم‌سازی شده‌اند.

استعاره‌ی X به مثابه‌ی Y، حوزه‌ی انتزاعی و پیچیده‌ی مقصد (X) را با حوزه‌ی عینی‌تر مبداء (Y)، که دارای ساختاری ساده‌تر و امکان درک حسی آن نیز بیشتر است، مرتبط می‌سازد و بخشی از ساختار یک حوزه‌ی سازمان‌یافته‌تر و

۱. ستم راندن بر بندگان، بدترین توشه است برای آن جهان.

۲. همانا خداوند پیامبری را برانگیخت راهنما، با کتابی به حق گویند، و شریعتی راست و برپا.

۳. چه رعیت دو دسته‌اند: دسته‌ای برادر دینی تواند و دسته‌ی دیگر در آفرینش با تو همانند ...

۴. از فرزندان آخرت باشید و از فرزندان دنیا مپاشید، که روز رستاخیز هر فرزند به مادر خود پیوندد.

عینی‌تر را برای فهم و سخن گفتن در مورد حوزه‌ی انتزاعی‌تر، که ساختمانندی کمتری دارد، به کار می‌برد. بنابر استدلالی منطقی و معقول می‌توان نتیجه گرفت که ارتباط میان عناصر X و Y یک‌طرفه باشد و انتقال استعاری در مسیر مبداء عینی‌تر و تجربه‌پذیرتر به مقصد انتزاعی‌تر صورت پذیرد و این همان اصل یک‌جهتی بودن استعاره است بنابراین از آنجا که حوزه‌ی استعاری مبداء عمدتاً باید عینی و در دسترس تجربه‌ی حسی باشد، حوزه‌ی انتزاعی مذهب، کمتر به عنوان حوزه‌ی مبداء استعاره‌ها به کار می‌رود. استعاره‌های نهج‌البلاغه نیز این موضوع را تأیید می‌کنند. در استعاره‌هایی که تاکنون بررسی شده‌اند، مفاهیم تاریکی، جهت بالا، خورشید، پوشش، سفر، نسبت خویشاوندی و حیوان وحشی، که به عنوان حوزه‌ی مبداء استعاره‌ها به کار رفته‌اند، نسبت به مفاهیم نادانی، خوبی، انسان، دین، زندگی، ملازمت و مشابهت و مرگ، که حوزه‌ی مقصد این استعاره‌ها هستند، عینی‌تر و ساختماندتراند.

از بررسی ماهیت مستعارمنه [حوزه‌ی مبداء] و مستعارله [حوزه‌ی مقصد] ۱۸۴ استعاره از نهج‌البلاغه این نتیجه به دست آمده است که در ۱۰۴ مورد مستعارمنه [حوزه‌ی مبداء] محسوس [عینی] و مستعارله [حوزه‌ی مقصد] معقول [انتزاعی]، در ۷۰ مورد هر دو محسوس [عینی]، در ۵ مورد هر دو معقول [انتزاعی] و تنها در ۵ مورد مستعارمنه [حوزه‌ی مبداء] معقول [انتزاعی] و مستعارله [حوزه‌ی مقصد] محسوس [عینی] است (رک. امین مقدسی، ۱۳۶۹).

۲-۳. استعاره و مدل‌های شناختی

بیشتر مفاهیم انتزاعی از طریق مجموعه‌ای از استعاره‌های مفهومی مرتبط با یکدیگر درک می‌شوند که در بسیاری از موارد، تجلی‌های زبانی آن‌ها عبارات استعاری هستند که ظاهراً ارتباط چندانی با هم ندارند. این استعاره‌های مفهومی

که از نظام‌مندی بالایی برخوردارند، در اکثر موارد، مدل‌های شناختی منسجمی را تشکیل می‌دهند. این مدل‌های شناختی، ساختارهای کلی هستند که به ما کمک می‌کنند تا شبکه‌ی درهم پیچیده‌ای از مفاهیم مرتبط و بدون ساختار را در قالب یک شبکه از مفاهیم ملموس‌تر، ساده‌تر و ساختمندتر درک کنیم. مدل‌ها از طریق سازمان‌دهی ذهن، به بازنمایی و ذخیره‌ی دانش‌های تازه از مفاهیم غریب و پیچیده کمک می‌کنند. کارکرد مدل‌ها در واقع، نوعی ساده‌سازی و سامان‌دهی است.

مدل‌ها استعاره‌هایی غالبند که خود را به عنوان الگو تثبیت کرده و به ویژگی‌های یک تفکر مفهومی دست یافته‌اند. از یک مدل غنی با داشتن تعداد زیادی استعاره‌ی مرتبط، می‌توان نگاه یک مذهب را به یک مسئله، استخراج کرد. اگر در مذهبی، استعاره‌ی خدا پدر است غالب باشد، خدا در الگوی پدر درک می‌شود، انسان‌ها فرزندان او هستند؛ گناه عصیان در مقابل پدر است؛ رستگاری قربانی شدن پسر بزرگ‌تر به خاطر برادران و خواهران و به خاطر گناه در مقابل پدر است و ... (مک فاگ، ۱۹۸۲: ۲۳).

تحلیل شناختی استعاره‌های مفهومی، نه تنها انگیزش معنایی عبارات استعاری را توصیف می‌کند، بلکه یکی از راه‌های بازسازی مدل‌های ذهنی در درک معنا است. بسیاری از استعاره‌های زبانی متعارف که ممکن است جدا از یکدیگر فرض شوند، بخشی از ساختارهای کلی و فراگیر یک مدل شناختی‌اند.

در ادامه، نگاهی استعاری زندگی، سفر است، که از طریق آن یکی از مدل‌های شناختی نهج‌البلاغه بازسازی می‌شود، بررسی می‌شود.

۲-۳-۱. زندگی سفر است

استعاره‌ی زندگی به مثابه‌ی سفر، از استعاره‌های مهم و بنیادی است که لیکاف و ترنر به آن پرداخته‌اند و ساختار آن دربرگیرنده‌ی نگاشت میان دو حوزه‌ی مفهومی زندگی به عنوان حوزه‌ی مقصد و سفر به عنوان حوزه‌ی مبداء است (۱۹۸۹: ۳). آن‌ها مجموعه‌ای از تناظرهای میان این دو حوزه را بدین شرح برمی‌شمرند (۱۹۸۹: ۳-۴): فردی که زندگی می‌کند، مسافر است؛ هدف‌هایش مقصد هستند؛ شیوه‌های دستیابی به اهداف راه هستند؛ دشواری‌های زندگی موانع سفراند؛ مشاوران، راهنما هستند؛ پیشرفت، مسافت طی شده است؛ انتخاب در زندگی، تقاطع‌های مسیر هستند؛ منابع مادی و استعدادها زاد و توشه‌ی راه‌اند. نمونه‌های فراوانی از این تناظرها را می‌توان در گفتگوهای روزمره دید.

این استعاره، جنبه‌های متعددی از حوزه‌ی زندگی را مفهوم‌سازی می‌کند. استفاده از واژه‌های حوزه‌ی سفر برای صحبت در مورد زندگی در نهج‌البلاغه نیز روندی معمول است. بررسی استعاره‌های این کتاب، نشان می‌دهد که تعداد زیادی از عبارات استعاری به‌ظاهر جدا از هم، نمود زبانی برقراری تناظر میان هستی‌های دو حوزه‌ی زندگی و سفراند که با توجه به نوع گفتمان آن که گفتمانی مذهبی است و برداشت آن از مفهوم زندگی، از مجموعه‌ی باز تناظرهای نگاشت استعاری زندگی سفر است، برگزیده شده‌اند. بررسی این استعاره‌ها باعث بازسازی یکی از مدل‌های شناختی منسجم نهج‌البلاغه می‌شود.

استعاره‌ی زندگی سفر است، در بافت مذهبی یک تمایز دوگانه‌ی کاملاً روشن میان دو شیوه‌ی زندگی را مشخص می‌کند: زندگی خوب اخلاقی در یک سو و زندگی بد غیراخلاقی در سوی دیگر. این دوگانگی در سراسر جنبه‌های جزئی مدل استعاری، همچون وجود دو نوع راه، دو نوع مسافر و حتی نقش دوگانه‌ی خدا در برخورد با دو گروه مسافران، جریان دارد. نتیجه‌ی بررسی این مدل

شناختی، یک دستور مذهبی است: «زندگی خوب و سعادت‌مندانه یعنی سفر در راه خدا (راه راست)».

زندگی در نهج‌البلاغه، سفری است که انسان به عنوان مسافر آن را از نزد خداوند آغاز می‌کند. مقصد سفر، جایی خارج از دنیای مادی است و به انسان در زندگی موقت در این دنیا مهلت داده شده است که خود را برای آن مقصد، آماده کند. این دنیا نه محلی برای ماندن که صرفاً محلی برای گذر است. او در این سفر، راه‌های مختلفی را در پیش دارد که هر کدام به مقصدی جداگانه می‌رسند. انسان در انتخاب این راه‌ها (شیوه‌های زندگی) آزاد است. او با انتخاب مسیر، خود را در یکی از دو گروه مسافران (نیکوکاران و یا بدکاران) قرار می‌دهد؛ این دو گروه هر یک سرنوشتی خاص دارند:

۸. انما مثل من خبر الدنيا كمثل قوم سفر نبا بهم منزل جدیب، فأموا منزلاً خصباً و جناباً مریعا، فاحتملوا و عثاء الطريق، و فراق الصدیق، و خشونه السفر، جشویه المطعم، لیأتوا سعة دارهم، و منزل قرارهم، فلیس یجدون لشیء من ذلك ألما، و لا یرون نفعه فیہ مغرماً، لا شیء أحبُّ إلیهم مما قرَّبهم من منزلهم، و أذناهم من محلتهم. (نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۳۱).^۱

۹. و انتم بنو سبیل، علی سفر من دار لیست بدارکم، و قد اودتتم منها بالارتحال، و امرتتم فیها بالزاد. (نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۸۳).^۲

۱. داستان آنان که دنیا را آزمودند و شناختند، همچون گروهی مسافرنده که به جایی منزل کنند، ناسزاوار، از آب و آبادانی به کنار. و آهنگ جایی کنند پر نعمت و دلخواه، و گوشه‌ای پر آب و گیاه، پس رنج راه را بر خود هموار کنند، و بر جدایی از دوست و سختی سفر، و ناگواری خوراک دل نهند که به خانه‌ی فراخ خود رسند، در منزل آسایش خویش بیارند. پس رنجی را که در این راه بر خود هموار کردند، آزار نشمارند، و هزینه‌ای را که پذیرفتند تاوان به حساب نیارند، و هیچ چیز نزدشان خوشایندتر از آن نیست که به خانه‌شان نزدیک کرده و به منزل‌شان در آورده.

۲. شما رهگذرانید، به راه افتاده و خانه‌ای که از آن شما نیست، وانهاد. شما را گفته‌اند این خانه را واگذارید، و فرموده‌اند از آن توشه بردارید.

۱۰. تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ! فَقَدْ نُوذِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ، وَ أَقْلُوا العُرْجَةَ عَلَى الدُّنْيَا، وَ انْقَلِبُوا بِصَالِحِ مَا بِحَضْرَتِكُمْ مِنَ الزَّادِ، فَإِنَّ إِمَامَكُمْ عَقَبَهُ كَوْوُدًا وَ مَنَازِلَ مَخُوفَةً مَهُولَةً، لَا بَدَّ مِنَ الْوُرُودِ عَلَيْهَا، وَ الْوُقُوفِ عِنْدَهَا ... وَ اسْتَظْهَرُوا بِزَادِ التَّقْوَى.

(نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۰۴)^۱.

۱۱. فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَوْضَحَ لَكُمْ سَبِيلَ الْحَقِّ وَ أَنَارَ طُرُقَهُ، فَشِقْوَةٌ لَازِمَةٌ، أَوْ سَعَادَةٌ دَائِمَةٌ، فَتَزِدُّوْا فِي أَيَّامِ الْفَنَاءِ لَا يَأْمُ الْبَقَاءِ، قَدْ ذَلَلْتُمْ عَلَى الزَّادِ، وَ أَمَرْتُمْ بِالظُّعْنِ، وَ حُثِّمْتُمْ عَلَى الْمَسِيرِ. فَإِنَّمَا أَنْتُمْ كَرَكَبٍ وَقُوفٍ، لَا يَدْرُونَ مَتَى يُؤْمَرُونَ بِالسَّيْرِ

(نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۵۷)^۲.

۱۲. الْيَوْمَ تَوَافَقْنَا عَلَى سَبِيلِ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۴)^۳.

در نمونه‌های بالا، عبارات استعاری دیده می‌شود که نمود زبانی استعاره‌های مفهومی هستند که با یکدیگر مرتبط‌اند و انگیزش معنایی آن‌ها استعاره‌ی مفهومی زندگی به مثابه‌ی سفر، است که مستقل از هر یک از این عبارات استعاری وجود دارد و پیوسته نگاشت‌های جدیدی را تولید می‌کند. با استفاده از این نگاشت استعاری که مجموعه‌ی بازی از تناظرهای میان هستی‌های دو حوزه‌ی زندگی و سفر است، می‌توان تناظرهای تازه‌ای را برقرار کرد: دنیا منزلگاهی در مسیر سفر است؛ دنیا گذرگاه است؛ زندگی در این دنیا، اقامت موقت در منزلگاه است؛ انسان، مسافر است؛ مرگ، رفتن (کوچ کردن) از این دنیا است؛ مشکلات زندگی،

۱. آماده شوید، خداتان بیمارزاد! که بانگ کوچ را سردادند و دل به ماندن در دنیا اندک ببندید، و بازگردید و راه بسپارید با آنچه از توشه‌ی نیکو در دسترس دارید. پیشاپیش شما گرده‌ای است دشوارگذر و منزل‌های ترسناک و هراس‌آور، ناچار بدان گرده‌ها باید بر شدن و بدان منزل‌ها درآمدن و ایستادن؛ ... پرهیزگاری را پشتیبان خود کنید و همچون توشه‌ای همراه خویش برید.

۲. همانا خدا راه حق را برای شما آشکار کرده و جاده‌های آن را پدیدار. پس یا بدبختی‌ای است گریبانگیر، و یا خوشبختی‌ای پایان‌پذیر. پس توشه بگیرید در روزهای سپری‌شدنی برای روزهای ماندنی. توشه را به شما نشان دادند، و کوچ کردن را فرمان دادند و به رفتن برانگیختند. همانا شما همچون کاروانی هستید که بر جای مانده‌اند و نمی‌دانند کی آنان را به رفتن فرمان می‌دهند.

۳. امروز بر سر دوراهی حق و باطل ایستاده‌ایم

دشواری‌های راه‌اند؛ انتخاب میان حق و باطل، انتخاب راه در یک دو راهی است؛ زندگی درست، قدم نهادن در راه راست است؛ انتخاب روش زندگی، انتخاب راه است؛ اعمال، زاد و توشه‌اند.

این استعاره‌های مفهومی نه فقط در زبان، بلکه در استدلال و استنتاج به کار رفته‌اند؛ به طور مثال، دانش ما از حوزه‌ی سفر به ما می‌گوید که منزلگاه‌های مسیر، محل‌های موقتی هستند که مسافر در مسیر خود برای زمان کوتاهی در آنجا توقف می‌کند. براساس استعاره‌ی مفهومی، دنیا منزلگاهی در مسیر سفر است، نباید دنیا را مکانی همیشگی فرض کرد و به آن دل بست.

علاوه بر این، دانش ما از حوزه‌ی سفر به ما می‌گوید که باید برای سفر، زاد و توشه فراهم کرد. و از آنجا که براساس یک استعاره‌ی مفهومی، اعمال، زاد و توشه‌اند، باید در سفر زندگی نیز توشه‌ای مناسب (اعمال نیک) فراهم کرد. از این‌گونه استدلال‌ها در گزیده‌هایی که از نهج‌البلاغه ذکر شده است، نمونه‌های دیگری نیز وجود دارد که در این مجال مختصر از پرداختن به همه‌ی آن‌ها صرف‌نظر می‌شود.

انسان با انتخاب راه، درواقع، سرنوشت و چگونگی بودن خود را انتخاب می‌کند. مسافران در این سفر براساس راهی که می‌روند در یکی از دو گروه نیکوکاران و بدکاران قرار می‌گیرند. نیکوکاران در راه راست، سفر می‌کنند و بدکاران از این راه، منحرف شده‌اند و یا در پرتگاه‌ها سقوط کرده‌اند و یا در بیراهه‌ها سرگردان شده‌اند. نیکوکاران خوب نگاه می‌کنند و درست می‌بینند و می‌اندیشند و از کسانی که به آن‌ها راه درست را نشان می‌دهند، پیروی می‌کنند، و منزلگاه‌های میان راه، آن‌ها را از مقصد نهایی غافل نمی‌کند؛ اما بدکاران از راهنمایان راه راست کمک نمی‌گیرند و خوب به اطراف نمی‌نگرند. یا راه را نمی‌شناسند و یا اینکه نمی‌خواهند بشناسند و در مقابل آگاه شدن مقاومت کرده

و راه را گم می‌کنند. آن‌ها بیش از آنکه به مقصد نهایی فکر کنند، در منزلگاه‌های میانه، خود را مشغول کرده‌اند:

۱۳. فَإِنَّمَا الْبَصِيرُ مِنْ سَمِعٍ فَتَفَكَّرَ، وَ نَظَرَ فَأَبْصَرَ، وَ انْتَفَعَ بِالْعَبْرِ، ثُمَّ سَلَكَ جَدَدًا وَاضِحًا يَجْتَنِبُ فِيهِ الصَّرْعَةَ فِي الْمَهَاوِي، وَ الضَّلَالَ فِي الْمَاوِي (نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۵۳).^۱

۱۴. فطوبى لذي قلبٍ سليم، أطاق من يهديه، وَ تَجَنَّبَ مِنْ يُرْديه، وَ أَصَابَ سَبِيلَ السَّلَامَةِ بِيَصْرٍ مِنْ بَصْرَةٍ، وَ طَاعَةَ هَادٍ أَمْرَةٍ، وَ بَادَرَ الْهَدْيِ قَبْلَ أَنْ تُغْلَقَ أَبْوَابُهُ، وَ تُقَطَّعَ أَسْبَابُهُ، وَ اسْتَفْتَحَ التَّوْبَةَ، وَ أَمَاطَ الْحَوْبَةَ، فَقَدْ أَقِيمَ عَلَيَّ الطَّرِيقَ، وَ هُدِيَ نَهْجَ السَّبِيلِ (نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۲۱۴).^۲

۱۵. فَأَتَقُوا اللَّهَ تَقِيَةً مِنْ سَمِعٍ فَخَشَعُوا، وَ اقْتَرَفَ فاعْتَرَفَ، ... وَ رَجَعَ فَنَابَ، وَ اقْتَدَى فَاحْتَدَى، وَ أَرَى فَرَأَى، فَأَسْرَعَ طَالِبًا، وَ نَجَا حَارِبًا، فَأَفَادَ ذَخِيرَةً، وَ أَطَابَ سَرِيرَةً، وَ عَمَّرَ مَعَادًا، وَ اسْتَظْهَرَ زَادًا، لِيَوْمِ رَحِيلِهِ وَ وَجْهَ سَبِيلِهِ، وَ حَالَ حَاجَتِهِ وَ مَوْطِنِ فِاقَتِهِ، وَ قَدَّمَ أَمَامَهُ لِدَارِ مُقَامِهِ (نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۸۳).^۳

۱۶. فَأَتَقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ... وَ تَنَكَّبَ الْمَخَالِجَ عَنْ وَضَحِ السَّبِيلِ، وَ سَلَكَ أَقْصَدَ الْمَسَالِكِ أَلِي النَّهْجِ الْمَطْلُوبِ، وَ لَمْ تَفْتَلُهُ فَاتِلَاتُ الْغُرُورِ، وَ لَمْ تَعَمَّ عَلَيْهِ مُشْتَبِهَاتُ الْأُمُورِ، ظَافِرًا بِفَرَحَةِ الْبُشْرَى، وَ رَاحَةَ التُّعْمَى، فِي أَنْعَمِ نَوْمِهِ، وَ آمَنَ يَوْمِهِ، وَ قَدَّ عَيْرَ مَعْبَرِ الْعَاجِلَةِ حَمِيدًا، وَ قَدَّمَ زَادَ الْعَاجِلَةِ سَعِيدًا، وَ بَادَرَ مِنْ وَجَلٍ، وَ أَكْمَشَ فِي مَهَلٍ، وَ رَغِبَ فِي طَلَبٍ، وَ ذَهَبَ عَنْ هَرَبٍ، وَ

۱. بینا کسی است که شنید و اندیشید، و دید، و به دل بینا گردید، و از آنچه مایه‌ی عبرت است سود گزید؛ سپس راهی روشن را سپرد و از افتادن در پرتگاه‌ها و گم شدن در کوره راه‌ها دوری کرد.

۲. پس خوشا دارنده‌ی دل بی‌گزند که پیروی کند کسی را که او را راه نماید و دوری کند از آن که او را تباہ نماید، و به راه سلامت رسیده است به راهبری آنکه او را راه نمود، و فرمانبرداری راهنمایی که او را چنان فرمود و به راه رستگاری شناخت پیش از آن که درهایش بسته شود و وسایط‌هایش گسسته. و در توبه را گشودن خواهد و گناهان را زدودن. چنین کس بر سر راه ایستاده است و راه راست به رویش گشاده.

۳. پس از خدا همچون کسی بترسید که شنید و فروتنی کرد، گناه ورزید و اعتراف کرد... بازگشت و توبه کرد. بی‌راهنما افتاد و بر نهاد او کار ساخت. شریعت را بدو نشان دادند و آن را دید و شناخت. پس خواهان، بشتافت؛ و گریزان، رهایی یافت. سود طاعت را ذخیره ساخت و درون از آلایش بپرداخت. بازگشتگاه آن جهان را آباد کرد. برای روز کوچ و راهی که در پیش دارد و نیازی که او را افتد و جایی که در آن درویش ماند، توشه فراهم آورد؛ و فرستاد آن را پیشاپیش، برای اقامتگاه خویش.

رَأَقَبَ فِي يَوْمِهِ غَدَهُ، وَنَظَرَ قَدَمًا أَمَامَهُ، فَكَفَى بِالْجَنَّةِ ثَوَابًا وَنَوَالًا، وَ كَفَى بِالنَّارِ عِقَابًا وَوَبَالَ! وَ كَفَى بِاللَّهِ مُنْتَقِمًا وَنَصِيرًا (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۸۳).^۱

۱۷. فَحَسِبُهُمْ مَخْرُوجِهِمْ مِنَ الْهُدَى، وَ ارْتِكَاسِهِمْ فِي الضَّلَالِ وَالْعَمَى، وَ صَدَّهُمْ عَنِ الْحَقِّ، وَ جَمَّاحِهِمْ فِي النَّبِيِّ (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۸۱).^۲

انگیزش معنایی عبارات استعاری بسیاری از نمونه‌های یاد شده نیز استعاره‌ی مفهومی زندگی به مثابه‌ی سفر، است. در این نمونه‌ها نیز، علاوه بر بسیاری از استعاره‌هایی که در نمونه‌های قبلی به آن‌ها اشاره شد، بین هستی‌های دیگری از دو حوزه‌ی مبداء و مقصد تناظر برقرار شده است: زندگی درست و اخلاقی پیمودن راه راست است؛ زندگی بد و غیراخلاقی خروج از راه راست است؛ نیکوکاران پویندگان راه راست‌اند؛ بدکاران خارج‌شدگان از راه راست‌اند؛ تداوم زندگی درست و اخلاقی ماندن در راه راست است؛ زندگی بد و غیراخلاقی گم شدن در کورراه‌ها است؛ زندگی بد و غیراخلاقی سقوط در پرتگاه‌ها است.

تصویری که این مدل نشان می‌دهد، راه روشنی است که از میان پرتگاه‌های فراوان و سرزمین‌های تاریک می‌گذرد و به مقصد می‌رسد. راه‌های فراوانی در اطراف این راه هستند که به جایی بسیار وحشتناک منتهی می‌شوند. خروج از راه یا سقوط در پرتگاه است، یا سرگردانی در بیراهه‌ها و رسیدن به آن مکان وحشتناک. براساس استعاره‌ها زندگی درست و اخلاقی پیمودن راه راست است.

۱. از خدا چونان بندگانی بترسید که ... از راه‌هایی که به چپ و راست رود، به یک سو شده و راه روشن را در پیش گرفت؛ و آن راه را که به سرمنزل مقصود رسد، مقصد خویش گرفته؛ و زیورهای دنیای فریبنده و گمراه‌کننده او را از آن راه به دیگر سو نرانده و کارهای آمیخته و درهم بر وی پوشیده نمانده؛ از دریافت مزده شادان و دلفروز، در خوش‌ترین خواب ایمن‌ترین روز. از گذرگاه این جهان گذشت، با نیک‌نامی و توشه آن جهان را از پیش روانه داشت، با نکوفرجامی. از بیم پیش‌دستی کرد و در فرصتی که داشت شتافت و خواست آنچه باید و از آنچه نباید، ترسان رخ بتافت. امروز نگاهبان فردای خویش بود و طومار کارهای کرده در پیش، که بهشت، پاداش و بهره را کفایت است و کبفر و پادافره را رسیدن دوزخ، غایت. و بس که انتقام‌گیرنده و یاور خدای سبحان بود.

۲. آنان را همین بس که از راه راست برون شدند، و در کوری و گمراهی سرنگون؛ از حق رویگردان و سرکش در گمراهی، روان.

و زندگی بد و غیر اخلاقی خروج از راه راست است، مسافر تنها با پیمودن راه راست است که به مقصد می‌رسد. دانش و تجربه‌ی ما از حوزه‌ی مبداء به حوزه‌ی مقصد نگاشته می‌شود و ما را به این نتیجه‌گیری سوق می‌دهد که تنها زندگی درست و اخلاقی، موجب دستیابی انسان به هدفی می‌شود که سعادت او است، و غیر از این، انسان سعادت‌مند نمی‌شود.

مقصد مطلوب مسافران در این سفر، بهشت است که تنها از طریق پیمودن راه راست، می‌توان به آن رسید. بقیه‌ی راه‌ها به جهنم منتهی می‌شوند. مسافران با دور شدن از راه راست، از بهشت دور شده و به جهنم نزدیک می‌شوند. بهشت و جهنم مقصدهایی هستند که انسان در آن‌ها برای همیشه خواهد ماند:

۱۸. و اتوکل علی الله توکل الإنابة إليه، و استرشد السبیل المؤدیة إلی جنته، الفاصدة إلی محلّ رغبته (نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۶۱).^۱

۱۹. فکانت کیوم مضي، أو شهر انقضى، و صارَ جدیدها رتاً، و سَمینها غثاً، فی موقِفِ ضنک المقام، و أمورٍ مُشْتَبِهَةٍ عظام، و نارٍ شدید کَلْبها، عالٍ لَجْبها، ساطعٍ لَهْبها، مُتَغَيِّظٍ زَفیرها، مُتَأَجِّجٍ سَعیرها، بَعید خُمودها، ذاکِ وقودها، مخوفٍ وعیدها، غمّ قَرارها، مُظْلِمةٍ أقطارها، حامیةٍ قُدورها، فظیعةٍ أمورها (نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۰).^۲

۱. بر خدا توکل می‌کنم، توکلی که بازگشت به اوست، و از او راه می‌جویم، راهی که به بهشت می‌رساند، و بدانجا که خواست اوست.

۲. گویی دنیا روزی بود و به آخر کشید و یا ماهی و به سر رسید. تازه آن کهنه و فربه آن نزار، در موقفی سخت تنگ و کارهای بزرگ و درهم. و آتشی که سوزش آن سخت و توان‌فرسا است. شعله‌ی آن رخشان است، آوازش خروشان است، زبان‌ی آن درخشان است، خاموشی آن نامنتظر است. و فروزینی آن شعله‌ور، بیم آن ترساننده، قرارگاه آن به جایی راه‌نبرنده، پیرامونش تار و دیگ‌هایش گرم و به بار، کارهایش سخت و دشوار.

انگیزش معنایی بسیاری از عبارات استعاری این نمونه‌ها نیز، استعاره‌ی مفهومی زندگی به مثابه‌ی سفر، است. در این نمونه‌ها نیز، علاوه بر برخی از تناظرهای پیشین، بین هستی‌های دیگری از حوزه‌ی مبداء و حوزه‌ی مقصد تناظر برقرار شده است: بهشت مقصد نهایی است؛ ماندن دایمی در بهشت، پایان پیمودن راه راست است؛ ماندن دایمی در جهنم، پایان خروج از راه راست و پیمودن راه‌های دیگر است.

در این مدل استعاری، راه راست ویژگی‌هایی همچون ایمن بودن، کوتاه بودن، میانه بودن، هموار بودن، روشن بودن و جهت رو به بالا دارد. در طول این راه، برای آنکه مسافران راه را گم نکنند، نشانه‌هایی وجود دارد. اگر انسان از این راه، منحرف شود، وارد بیراهه‌هایی می‌شود که هیچ‌گونه نشانه، علامت و روشنایی ندارند و راه‌هایی رو به پایین، کج، لغزنده و تاریک‌اند:

۲۰. الیَمِینُ وَ الشَّمَالُ مَضَلَّةٌ، وَ الطَّرِيقُ الْوَسْطَى هِيَ الْجَادَّةُ (نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۶).^۱

۲۱) فَإِنَّ لِلطَّاعَةِ أَعْلَامًا وَاضِحَةً، وَسُبُلًا تَبَيَّرَةً، وَ مَحَجَّةً نَهَجَةً، وَ غَايَةً مُطَلَبَةً، يَرُدُّهَا الْأَكْبَاسُ، وَ يَخَالِفُهَا الْأَنْكَاسُ، مَنْ نَكَبَ عَنْهَا جَارَ عَنِ الْحَقِّ، وَ خَبِطَ فِي التَّيْبِ وَ غَيَّرَ اللَّهُ نَعْمَتَهُ، أَحَلَّ بِهٖ نِقْمَتَهُ، فَتَفْسَكَ نَفْسَكَ! فَقَدْ بَيَّنَّ اللَّهُ لَكَ سَبِيلَكَ، وَ حَيْثُ تَنَاهَتْ بِكَ أُمُورُكَ، فَقَدْ أَجْرَيْتَ إِلَى غَايَةِ خُسْرٍ، وَ مَحَلَّةِ كُفْرٍ، فَإِنْ نَفْسَكَ قَدْ أَوْلَجَتْكَ شَرًّا، وَ أَفْحَمَتْكَ غَيًّا، وَ أوردَتْكَ الْمَهَالِكِ، وَ أوعزتْ عَلَيْكَ الْمَسَالِكِ (نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۳۰).^۲

۱. چپ و راست، گمراهی است و راه میانه، راه راست.

۲. که فرمانبرداری را نشانه‌ها است آشکار و راه‌هاست روشن و پدیدار، و راهی میانه و گشاده، و نهایتی که هرکس دل بدان داده. زیرکان بدان راه درشوند و سرافکنندگان از آن بدرشوند. هر که از آن راه برگردد، پای از حق برون نهاده و در گمراهی درافتاده. و خدای نعمتش را از وی بازدارد و عذابش را بر او فرود آورد. پس خود را بپای! بپای! چه خدا راه تو را برایت

۲۲. فاعَمَلُوا و العَمَلُ يُرْفَعُ، و التَّوْبَةُ تَنْفَعُ، و الدُّعَاءُ يُسْمَعُ (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۳۰).^۱

برخی از استعاره‌های مفهومی که به صورت عبارات استعاری در نمونه‌های فوق تجلی زبانی یافته‌اند عبارتند از: حق، راه راست است؛ عمل نیک، راه راست است؛ روی گرداندن از حق، خروج از راه راست و سرگردانی است؛ گناه، انحراف از راه راست است؛ خوبی، بالا و بدی، پایین است.

خدا در این سناریوی استعاری، نقش اساسی دارد و الگوی دوگانه‌ای در نگرش و رفتار او نسبت به مسافران نمایان است. او راه‌ها و حرکت تک‌تک مسافران را می‌بیند؛ اما نقش خداوند صرفاً یک مشاهده‌گر نیست. خدا در این مدل استعاری به عنوان عاملی که رفتارهای متفاوتی با دو گروه مسافران دارد، مفهوم‌سازی می‌شود. نگرش خداوند در مورد نیکوکاران، نوعی رفتار حمایت‌گرانه است. او با دستورات خود، راه راست را روشن کرده است و یاری‌گر مسافران این راه است، به آن‌ها بسیار نزدیک است و راه را به آن‌ها نشان می‌دهد. از سوی دیگر خدا راه بدکاران را سد کرده، بر سر راه آن‌ها موانعی را قرار می‌دهد و از آن‌ها به خاطر سرکشی‌هایشان انتقام می‌گیرد:

۲۳. فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَوْضَحَ لَكُمْ سَبِيلَ الْحَقِّ وَأَنَارَ طُرُقِهِ (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۵۷).^۲

۲۴. أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّهُ مَنِ اسْتَنصَحَ اللَّهَ وَفَّقَ وَ مَنِ اتَّخَذَ قَوْلَهُ دَلِيلًا هُدِيَ «اللَّيْ هِيَ أَقَوْمٌ»،

آشکار فرمود و همانجا که هستی باش. تا به حد زیانکاری تاختی و در منزل کفر جای ساختی. نفست تو را به بدی و زیان درآورد و به گمراهی‌ات داخل کرد و به مهلکه‌ها درانداخت و راه را برایت دشوار ساخت.

۱. پس کار کنیذ حالی که عمل «به سوی خدا بالا می‌رود» و توبه سود می‌دهد و دعا شنیده می‌شود.

۲. همانا خدا راه حق را برای شما آشکار کرده و جاده‌های آن را پدیدار

فَإِنَّ جَارَ اللَّهِ آمِنٌ، وَ عَدُوَّهُ خَائِفٌ (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۴۷).^۱

۲۵. إِنَّ أَبْعَضَ الْخَلَائِقِ إِلَى اللَّهِ رَحْلَانِ: رَجُلٌ وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَى نَفْسِهِ، فَهُوَ جَائِرٌ عَنْ قَصْدِ السَّبِيلِ، مَشْغُوفٌ بِكَلَامِ بَدْعَةٍ، وَ دُعَاءِ ضَلَالَةٍ، فَهُوَ فَتَنَةٌ لِمَنْ افْتَتَنَ بِهِ، ضَالٌّ عَنْ هَدْيِ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ، مُضِلٌّ لِمَنْ اقْتَدِيَ بِهِ فِي حَيَاتِهِ وَ بَعْدَ وَفَاتِهِ... وَ رَجُلٌ قَمَشَ جَهْلًا، مَوْضِعٌ فِي جَهَالِ الْأُمَّةِ... (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۷).^۲

۲۶. اللَّهُمَّ... وَاهْدِهِمْ مِنْ ضَلَالَتِهِمْ، حَتَّى يَعْرِفَ الْحَقَّ مَنْ جَهَلَهُ، وَ يَرَعُوِيَّ عَنِ الْعَيِّ وَ الْعُدْوَانِ مِنْ لَهْجٍ بِهِ (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۰۶).^۳

استعاره‌های مفهومی که خود بخش‌هایی از استعاره‌ی مرکب زندگی به مثابه‌ی سفر هستند، در این نمونه‌ها نیز تجلی زبانی یافته‌اند و در استدلال نیز به کار رفته‌اند: *خدا راهنما (نشان‌دهنده‌ی راه راست) است؛ خدا روشن‌کننده‌ی راه است؛ دستورات الهی نور هستند.*

دانش ما از حوزه‌ی سفر به ما می‌گوید، پیروی از راهنمایی که انسان را به مسیر درست و مقصد مطلوب راهنمایی، می‌کند موجب می‌شود تا انسان راحت‌تر و سریع‌تر به مقصد برسد. مخالفت با چنین راهنمایی نیز موجب می‌شود تا انسان راه را گم کند و سرگردان شود. با توجه به استعاره‌ی *خدا راهنما است*، اطاعت از دستورات خداوند، انسان را به مقصد مطلوب یعنی زندگی

۱. ای مردم! آن که از خدا خیر خویش خواهد، توفیق یافته است، و آن که گفته‌ی او را راهنما گیرد به راست‌ترین راه، هدایت شده که همسایه‌ی خدا در امان است و دشمن خدا ترسان.

۲. دشمن‌روی‌ترین آفریدگان نزد خدا دو کس‌اند: مردی که خدا او را به خود وانهاد و از راه راست به دور افتاده؛ دل او شیفته‌ی بدعت است و خواننده‌ی مردم به ضلالت است. دیگران را به فتنه دراندازد و راه رستگاری پیشینیان را به روی خود مسدود سازد. در مرگ و زندگی گمراه‌کننده‌ی پیروان خویش است... و مردی که پشتواره‌ی از نادانی فراهم ساخته و خود را در میان مردم نادان درانداخته.

۳. خدایا!... و از گمراهی‌شان به راه راست برسان! تا آن که حق را نمی‌داند، بشناسد و آن که برای دشمنی می‌رود و بدان آزمند است، باز ایستد.

سعادت‌مندان در بهشت می‌رساند و نادیده گرفتن و مخالفت با فرمان‌های خدا، موجب خروج او از راه راست و گمراهی انسان می‌شود و او را به جهنم می‌کشاند. در واقع، می‌توان نتیجه گرفت: اطاعت از فرمان خدا، سفر در راه راست است.

اما خداوند نه تنها خود، انسان را در این سفر تنها نگذاشته است، بلکه انسان‌های شایسته‌ای را مأمور کرده است، تا انسان را در پیدا کردن مسیر، راهنمایی و راه را برای او روشن کنند. او از طریق پیامبران در قالب دین و کتاب آسمانی، به انسان دستوراتی داده است که با عمل به آن‌ها، مسیر را گم نمی‌کند. علاوه بر این نیروهای درونی‌ای همچون ایمان انسان نیز موجب هدایت او در راه راست می‌شوند:

۲۷. فَأَمَّا أَوْلِيَاءُ اللَّهِ فُضِبَاؤُهُمْ فِيهَا الْيَقِينُ، وَ دَلِيلُهُمْ سَمْتُ الْهُدَى (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۳۸).^۱

۲۸. وَ لَمْ يُخَلِّ سُبْحَانَهُ خَلْقَهُ مِنْ نَبِيِّ مُرْسَلٍ، أَوْ كِتَابٍ مُنْزَلٍ، أَوْ حُجَّةٍ لَازِمَةٍ، أَوْ مَحَجَّةٍ قَائِمَةٍ (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱).^۲

۲۹. وَ أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ الصَّفِيُّ، وَ أَمِينُهُ الرِّضِيُّ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، أَرْسَلَهُ بِوَجْهِ الْحَقِّ، وَ ظَهَرَ الْفَلَجِ، وَ إِضْوَاحِ الْمَنْهَجِ، فَبَلَّغَ الرِّسَالَاتِ صَادِعًا بَهَا، وَ حَمَلَ عَلَيِ الْمَحَجَّةِ دَالًا عَلَيْهَا، وَ أَقَامَ أَعْلَامَ الْإِهْتِدَاءِ وَ مَنَارَ الضِّيَاءِ، وَ جَعَلَ أُمْرَاسَ الْإِسْلَامِ مَتِينَةً، وَ عَرَا الْإِيمَانَ وَثِيقَةً (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۸۵).^۳

۱. لیکن دوستان خدا را یقین، چراغ راه است و رستگاری راهبر.

۲. و هیچ‌گاه نبود که خدا آفریدگان را بی‌پیامبر بدارد یا کتابی در دسترس آن‌ها نگذارد یا حاجتی بر آنان نگمارد یا از نشان دادن راه راست دریغ دارد.

۳. گواهی می‌دهم که محمد (ص) بنده‌ی او و فرستاده‌ی برگزیده‌ی او و امانت‌دار پسندیده‌ی اوست. درود خدا بر او و آل او باد. او را با حجت‌های الزام‌کننده فرستاد، و با پیروزی آشکار و راه پدیدار. پس رسالت خود را آشکارا رساند، و مردم را به راه

۳۰. أَقَمْتُ لَكُمْ عَلَى سَنَنِ الْحَقِّ فِي جَوَادِّ الْمَضَلَّةِ حَيْثُ تَلْتَقُونَ وَ لَا دَلِيلَ (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۴).^۱

این نمونه‌ها نیز در بردارنده‌ی عبارات استعاری هستند که تجلی استعاره‌های مفهومی‌اند که برخی از آن‌ها عبارت‌اند از: *یقین، راهنما است؛ پیامبر، راهنما است؛ اهل بیت، راهنما هستند.*

علاوه بر این راهنماها، خداوند در طول مسیر، نشانه‌ها و علایمی قرار داده است، و راه را با استفاده از چراغ‌هایی روشن کرده است که مسافران با استفاده از آن‌ها راه را گم نکنند. دین و کتاب آسمانی از جمله‌ی این نشانه‌ها هستند:

۳۱. و أقام أعلام الإِهْتِدَاءِ و مَنَارَ الضِّيَاءِ (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۸۵).^۲

۳۲. ثم إن هذا الاسلام ... مَصَابِيحُ شَبَّتْ نِيرَانُهَا، و مَنَارٌ اقْتَدَى بِهَا سَفَرُهَا، و أَعْلَامٌ قُصِدَ بِهَا فِجَاحُهَا، ... وَاتَّبَعُوهُ (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۸).^۳

۳۳. ثم أنزلَ عليه نوراً لا تُطفأُ مصابيحُه، و سراجاً لا يخبو نُوقْدُهُ، ... و اعلَامٌ لا يعمى عنها الساترون...، و هدى لِمَن اتَّمَّ به... (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۸).^۴

در نمونه‌های یادشده مفاهیمی همچون اسلام (دین) و قرآن (کتاب آسمانی) از حوزه‌ی مقصد (زندگی معنوی) از طریق متناظر شدن با مفاهیمی همچون

راست واداشت و آن راه را بدیشان نمایاند. نشانه‌ها برپا کرد برای راه یافتن، با چراغ‌هایی روشن. رشته‌های اسلام را استوار کرد و دستاویزهای آن را محکم و پایدار.

۱. بر راه حق ایستادم و آن را از راه‌های گمراهی جدا کردم و به شما نشان دادم. در حالی که می پوییدید و راهنمایی نمی‌دید. ۲. نشانه‌ها برپا کرد برای راه یافتن، با چراغ‌هایی روشن.

۳. دیگر اینکه این اسلام ... چراغ‌هاست روشنایی آن تابان، و نشانه‌هاست که دیده بدان نهند و از دره‌هایش بگذرند... و پیروی‌اش کنید.

۴. پس فرو فرستاد بر او قرآن را، نوری که چراغ‌های آن فرونمیرد، و چراغی که افروختگی‌اش کاهش نپذیرد... و نشانه‌هایی که روندگان از نظرش دور ندانند... و راهنمای هر که بدان اقتدا کند.

نشانه‌ی راه، چراغ راه، پرچم راه، و نور مفهوم‌سازی شده‌اند: *اسلام، نور است؛ اسلام، چراغ راه است؛ اسلام پرچم افراشته در راه است؛ قرآن، نور است؛ قرآن نشانه‌ی راه است؛ قرآن، راهنماست.*

ما براساس دانشی که از حوزه‌ی سفر داریم، می‌دانیم که علامت‌ها، نشانه‌ها و چراغ‌هایی که در یک راه نصب می‌شوند، به مسافران در پیدا کردن مسیر و جهت رفتن و همچنین در دیدن راهی که می‌روند، کمک می‌کند. با فراافتنی این دانش به حوزه‌ی زندگی معنوی، درک نقش قرآن و اسلام ساده‌تر می‌شود. قرآن و اسلام به مردم کمک می‌کنند که روش زندگی درست را بهتر بیاموزند و مراجعه به آن‌ها موجب می‌شود که دچار اشتباه کمتری شوند.

اما در طی مسیر، کسانی نیز هستند که می‌خواهند انسان را گمراه کرده و او را از راه راست خارج کنند. شیطان، یاران او و گاهی نفس خود انسان، سعی می‌کنند، انسان را از مسیر، منحرف کنند و او را به بیراهه بکشند:

۳۴. *وَاعْلَمُوا أَنَّ الشَّيْطَانَ إِنَّمَا يَسْتِي لَكُمْ طُرُقَهُ لِيَتَّبِعُوا عَقِبَهُ (نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۳۸).*^۱

۳۵. *فَاللَّهُ اللَّهُ فِي كِبَرِ الْحَمِيَّةِ وَ فخرِ الْجَاهِلِيَّةِ! فَإِنَّهُ مَلَأَ حُجُ الشَّنَانِ، وَ مَنَافِخِ الشَّيْطَانِ، الَّتِي حَدَّعَ بِهَا الْأُمَمَ الْمَاضِيَةَ، وَالْقُرُونَ الْخَالِيَةَ، حَتَّى أَعْتَقُوا فِي حَتَادِسِ جَهَالَتِهِ، وَ مَهَاوِي ضَلَالَتِهِ، ذُّلًّا عَنِ سَبِيلِهِ ... (نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۲).*^۲

۱. و بدانید که شیطان، راه‌های خود را برای شما هموار می‌کند، تا در پی او بروید.

۲. خدا را! بپرهیزید از بزرگی فروختن از روی حمیت، و نازیدن به روش جاهلیت که حمیت زادگاه کینه است و شیطان را دمدمه جای دیرینه که بدان امت‌های پیشین را فریفت و مردمان را در روزگاران دیرین، تا آنکه در تاریکی‌های نادانی او پنهان شدند و در مغاک‌های گمراهی‌های وی نهان. به راندن او رام روان...

۳۶. رَجُلٌ وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَى نَفْسِهِ، فَهُوَ جَائِرٌ عَنِ قَصْدِ السَّبِيلِ، مَشْغُوفٌ بِكَلَامِ بَدْعَةٍ، وَ دُعَاءِ ضَلَالَةٍ، فَهُوَ فِتْنَةٌ لِمَنْ افْتَنَّ بِهِ، ضَالٌّ عَنِ هَدْيٍ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ، مُضِلٌّ لِمَنْ اقْتَدَى بِهِ فِي حَيَاتِهِ وَ بَعْدَ وَفَاتِهِ (نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۷).^۱

در این نمونه‌ها نیز، عبارات استعاری به چشم می‌خورد که تجلی زبانی استعاره‌های مفهومی‌ای از این قبیل‌اند: **شیطان، گمراه‌کننده است؛ تفاخر، تکبر و خودپسندی (صفات بد) گمراه‌کننده است؛ نادانی، گمراه‌کننده است؛ بدکاران، گمراه‌کننده‌اند.**

انسان ممکن است در این راه، گاهی از مسیر منحرف شود (از دستور خدا سرپیچی و گناه کند)، اما خداوند برای او دروازه‌هایی در مسیر قرار داده است (توبه) که او می‌تواند دوباره به راه اصلی بازگردد. در واقع، انسان در مرحله‌ای از سفر خود (تا قبل از مرگ) امکان بازگشت به راه راست را دارد:

۳۷. وَ بَادَرَ الْهَدْيِ قَبْلَ أَنْ تُعْلَقَ أَبْوَابُهُ، وَ تُقَطَّعَ أَسْبَابُهُ، وَ اسْتَفْتَحَ التَّوْبَةَ، وَ أَمَاطَ الْحَوْبَةَ (نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۲۱۴).^۲

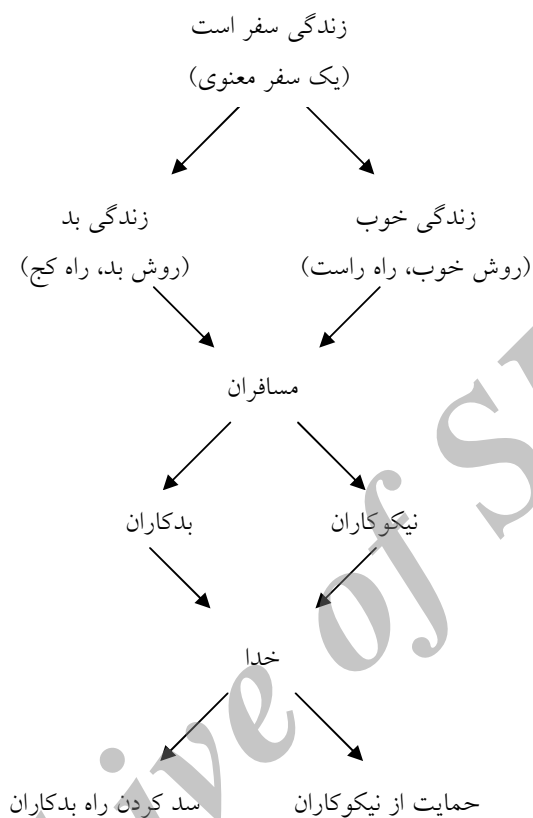
۳۸. ... وَ رَجَعَ فَتَابَ (نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۸۳).^۳

در این نمونه‌ها، نگاشت استعاری توبه، دری برای بازگشت به راه راست است، مفهوم توبه از حوزه‌ی زندگی را با مفهوم بازگشت از حوزه‌ی سفر متناظر کرده است.

۱. مردی که خدا او را به خود وانهاده و او از راه راست به دور افتاده، دل او شیفته‌ی بدعت است، و خواننده‌ی مردمان به ضلالت است. دیگران را به فتنه دراندازد و راه رستگاری پیشینان را به روی خود مسدود سازد. در مرگ و زندگی گمراه‌کننده‌ی پیروان خویش است.

۲. و به راه رستگاری شتافت پیش از آنکه درهایش بسته شود و وسیلت‌هایش گسسته. و در توبه را گشودن خواهد و گناهان را زدودن.

۳. ... بازگشت و توبه کرد.



همان‌طور که در این نمونه‌ها به‌خوبی روشن است، در گفتمان مذهبی نهج‌البلاغه نیز از واژگان و مفاهیم حوزه‌ی سفر برای صحبت و استدلال در مورد زندگی و حیات معنوی انسان استفاده شده است. سفر، سبیل (راه)، یسارع (شتاب داشتن)، صار (رهسپار شدن)، رحیل (کوچ)، طریق (راه)، زاد (توشه)، ابن‌سبیل (در راه مانده)، هادی (راهنما) و... نمونه‌هایی از این واژه‌ها هستند. این انتقال، موجب چندمعنایی این واژگان شده است.

در این مدل استعاری، گاهی میان یک مفهوم در حوزه‌ی مبداء با چند مفهوم در حوزه‌ی مقصد، تناظر برقرار شده است؛ به عنوان نمونه، مفهوم راهنما در حوزه‌ی سفر با مفاهیم خدا، پیامبر و امامان در حوزه‌ی زندگی معنوی متناظرند. همه‌ی این نظام‌مندی‌ها تأیید دیگری است بر این ادعای نظریه‌ی معاصر استعاره که استعاره به سطح تفکر تعلق دارد و استعاره‌های زبانی، نمود استعاره‌های مفهومی‌اند. نکته‌ای که اشاره به آن خالی از لطف نیست، این است که خود کلمه‌ی مذهب در عربی، استعاره‌ای از حوزه‌ی سفر است. مذهب از ریشه‌ی ذهب (رفتن) است و به معنای محل رفتن یا راه است.

۲-۴. اصل تغییرناپذیری

لیکاف از مشاهده‌ی شواهد زیاد، این فرضیه را طرح می‌کند که «نگاشت‌های استعاری، مکان‌شناسی شناختی (ساختار طرحواره‌ی انگاره‌ای) حوزه‌ی مبداء را به طریقی سازگار با ساختار ذاتی حوزه‌ی مقصد حفظ می‌کنند» (لیکاف، ۱۳۸۲: ۲۲۱). او این فرضیه را اصل تغییرناپذیری می‌نامد. «اصل تغییرناپذیری تضمین می‌کند که برای مثال در طرحواره‌های ظرف، فضاها‌ی داخلی بر فضاها‌ی داخلی فرافکن می‌شوند و فضاها‌ی خارجی بر فضاها‌ی خارجی، و مرزها بر مرزها؛ و در طرح‌واره‌ی راه، مبداءها بر مبداءها، مقصدها بر مقصدها و مسیرها بر مسیرها فرافکن می‌شوند» (لیکاف، ۱۳۸۲: ۲۲۱).

یکی از نتایج اصل تغییرناپذیری این است که نمی‌توان از ساختار طرحواره‌ی انگاره‌ای حوزه‌ی مقصد، تخطی کرد و ساختار ذاتی حوزه‌ی مقصد امکان نگاشت‌های خودکار را محدود می‌کند. به بیان ساده‌تر ساختار حوزه‌ی مقصد، مانع از برقراری برخی از تناظرهایی می‌شود که به‌طور خودکار، برقرار می‌شوند. وقتی به کسی «اطلاعات می‌دهیم»، دانش ما از حوزه‌ی مبداء، یعنی جایی که در

آن «دادن» وجود دارد، به ما می‌گوید که پس از دادن چیزی، از داشته‌های دهنده کم می‌شود؛ اما در مورد «دادن اطلاعات» این امر صدق نمی‌کند. دانش و تجربه‌ی ما از حوزه‌ی مقصد به ما می‌گوید که پس از پایان کنش، یعنی انتقال اطلاعات، چیزی از اطلاعات دهنده‌ی آن، کاسته نمی‌شود. این ویژگی حوزه‌ی مقصد، امکان برقراری برخی تناظرها را محدود می‌کند. براساس اصل تغییرناپذیری، ساختار ذاتی حوزه‌ی مقصد بر تناظرهای ممکن، اعمال محدودیت می‌کند.

ساختارهای حسی و انگاره‌ای «نمودهای قیاسی پویا از روابط مکانی و حرکت در فضا» هستند که نقش اساسی در شکل‌دهی به مفاهیم و استدلال‌های ما دارند (گیس و کلستون، ۱۹۹۵: ۳۴۹). این طرح‌واره‌های غیرگزاره‌ای از طریق ارتباط تجربی با حوزه‌ی انتزاعی مقصد مرتبط می‌شوند و منجر به مجموعه‌ای از نگاهت‌های استعاره‌ای می‌شوند. طرح‌واره‌های انگاره‌ای، حتی برای حوزه‌های مفهومی بسیار انتزاعی نیز، زمینه‌ی تجربی‌ای فراهم می‌کنند، که بتوان آن‌ها را درک کرد. این طرح‌واره‌ها در انتقال استعاره‌ی به عنوان عناصر ساختاری از حوزه‌های مبداء به حوزه‌ی مقصد نگاهت می‌شود.

بررسی‌های نگارنده در استعاره‌های نهج البلاغه نیز اصل تغییرناپذیری را تأیید می‌کند. برای نشان دادن این مطلب، باز هم از نگاهت استعاره‌ی زندگی سفر/است، استفاده می‌شود.

حوزه‌ی مقصد سفر در قلب خود یکی از مشخص‌ترین طرح‌واره‌های انگاره‌ای یعنی طرح‌واره‌ی راه را دارد. طرح‌واره‌ی راه (یا طرح‌واره‌ی حرکت، Motion schema) طرح‌واره‌ی مبداء مسیر-هدف (Source-Path-Goal) که در ادبیات معنی‌شناسی شناختی به تفصیل توصیف شده است (رک. لیکاف و ترنر، ۱۹۸۹)، یکی از فراگیرترین طرح‌واره‌های انگاره‌ای با یک زمینه‌ی تجربی محکم است. ساختار اساس آن شامل یک نقطه‌ی شروع یا مبداء حرکت، مسیر طی شده

و هدف است. این ساختار اساسی ساده، مفاهیم مهم دیگری همچون حرکت رو به جلو (Forward motion) در یک مسیر معین (پیشرفت کردن)، مسافت (Distance) طی‌شده، سرعت حرکت، تقاطع‌ها و دوراهی‌ها، موانع و... را دربردارد.

درواقع از طریق نگاشت استعاری زندگی، سفر است، هر یک از این مؤلفه‌های ساختار طرحواره‌ی راه می‌توانند با مفهومی در حوزه‌ی زندگی، تناظر بشوند یا نشوند؛ به عبارت دیگر، نگاشت استعاری زندگی، سفر است، مجموعه‌ی بازی از تناظرهایی است که ممکن است فعال شوند و یا به صورت غیرفعال باقی بمانند و مورد استفاده قرار نگیرند؛ به عنوان نمونه، در داده‌های برگرفته از نهج‌البلاغه از تناظر میان مفهوم طی مسافت مکانی در حوزه‌ی سفر و پیشرفت در حوزه‌ی زندگی استفاده نشده است؛ در حالی که از تناظر میان مفهوم مسافر از حوزه‌ی سفر و انسان از حوزه‌ی زندگی، بسیار استفاده شده است. دانش ما از حوزه‌ی مقصد (در اینجا زندگی) نقش مهمی را در محدود کردن تناظرهای بالقوه‌ی نگاشت استعاری زندگی، سفر است، ایفا می‌کند و غیاب برخی از تناظرها را توجیه می‌کند. دانش متفاوت ما در مورد زندگی در گفتمان مذهبی و گفتمان روزمره باعث به انتخاب‌های متفاوتی از ساختار بنیادین طرحواره‌ی راه می‌شود.

۲-۵. تمرکز استعاره‌ها

بر اساس اصل تمرکز، استعاره‌ها نگاشت‌هایی بخشی و غیرمبتقارن‌اند که تنها بخشی از حوزه‌ی مقصد را توصیف یا تشریح می‌کنند. آن‌ها در حالیکه برخی

جنبه‌های حوزه‌ی مقصد را پررنگ می‌کنند، برخی دیگر از جنبه‌های آن را پنهان می‌نمایند؛ بدین منظور، گاهی برای درک یک حوزه‌ی انتزاعی از چند استعاره‌ی متفاوت استفاده می‌شود و حوزه‌های تجربی متفاوتی به عنوان حوزه‌ی مبداء فراخوانده می‌شوند؛ هر حوزه‌ی مبداء بخشی از حوزه‌ی مقصد را توصیف می‌کند. این ویژگی استعاره، موجب ایجاد تفاوت میان استعاره‌های متعددی می‌شود که برای یک حوزه‌ی مقصد یکسان به کار می‌روند. در واقع هیچ انگاره‌ی استعاری به تنهایی برای مفهوم‌سازی و مواجهه با پدیده‌های پیچیده، کافی نیست. طرحواره‌های مختلف در موقعیت‌های مختلف و یا برای درک بخش‌های مختلف حوزه‌ی مقصد، فراخوانده می‌شوند.

۳۹. ثم أنزلَ عليه الكتابَ نوراً لا تُطفأُ مصابيحُه، وسراجاً لا يخبو نُورُهُ، و بحراً لا يدرک قعره... و منازلٌ لا يضلُّ نَهجُها المسافرون، و اعلامٌ لا يعَمي عنها السائرون... و هدي لمن اتَّمتَّ به... (نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۸)^۱

در نمونه‌ی (۶۴) امیرالمؤمنین (ع) با استفاده از چندین استعاره در مورد قرآن، سخن می‌گویند که هر یک بخشی از آن را روشن می‌کند: قرآن، نور است؛ قرآن، چراغ است؛ قرآن، دریا است؛ قرآن، منزل است؛ قرآن، نشانه است؛ قرآن، راهنما است.

علاوه بر این، گاهی برای درک کامل یک حوزه‌ی مفهومی، هم‌زمان از چند نگاهت استعاری استفاده می‌شود:

۴۰. فأين يتأه بكم! و من أين اوتيتم! استعدوا للمسیر إلی قوم حیاري عن الحی لا یبصرونه، (نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۲۵).^۱

۱. پس فرو فرستاد بر او قرآن را، نوری که چراغ‌های آن فرو نمیرد، و چراغی که فروختگی‌اش کاهش نپذیرد، و دریایی که ژرفای آن کس نداند... و منزلگاه‌هایی که مسافران راهش را گم نکنند، و نشانه‌هایی که روندگان از نظرش دور ندانند... و راهنمای هر که بدان اقتدا کند...

۴۱. فطوي لذي قلب سليم، أطاع من يهديه، و تَجَنَّبَ من يُرْديه، و أصابَ سبيلَ السَّلامَةِ
بِصْرٍ من بَصْرِهِ، و طَاعَةَ هَادٍ أَمْرَهُ (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۱۴)^۲

در این نمونه دو نگاشت استعاری دانستن، دیدن است، و زندگی، سفر است
به صورت هم‌زمان، به کار رفته‌اند؛
- قوم حَيَّارٍ عَنِ الْحَقِّ لَا يَصِرُونَهُ؛
- أصابَ سبيلَ السَّلامَةِ بِبَصْرٍ من بَصْرِهِ.

یکی از مهم‌ترین حس‌های انسان، حس بینایی است. بیشتر آنچه را که انسان
می‌داند، از راه دیدن به دست می‌آورد. این واقعیت تجربی، مبنایی است برای
استعاره‌ی دانستن، دیدن است، که به نظر می‌رسد از استعاره‌های بنیادین همه‌ی
فرهنگ‌ها باشد (رک. لیکاف، ۱۳۸۲: ۲۷۳). یکی از پیامدهای نگاشت استعاری
دانستن دیدن است، استفاده از واژه‌های حوزه‌ی دیدن در حوزه‌ی دانستن است
که این امر، به چند معنایش این واژه‌ها می‌انجامد. نمونه‌ی بسیار رایج این چند
معنایی، مترادف دو واژه‌ی بصیرت (بینایی) و دانایی است.

نهج البلاغه به خاطر انتزاعی بودن حوزه‌ی مذهب، سرشار از استعاره‌هایی
است که بررسی بسیاری از آن‌ها به بازسازی مدل‌های شناختی منسجمی
می‌انجامد. درک مفاهیم حوزه‌ی انتزاعی مذهب، که اغلب مفاهیمی متافیزیکی و
دور از دسترس تجربه‌ی حسی‌اند، تنها از طریق همین استعاره‌ها و مدل‌های
شناختی، امکان‌پذیر است. استعاره‌ها با ایجاد ارتباط میان این حوزه و حوزه‌های

۱. سرگردان تا به کجا می‌روید؟ و بدین راه باطل چگونه درمی‌شوید؟ آماده‌ی رفتن به سوی مردمی باشید که در شناخت
حق حیرانند و آن را نمی‌بینند.

۲. پس خوشا دارنده‌ی دل بی‌گزند که پیروی کند کسی را که او را راه نماید و دوری کند از آن که او را تباه نماید، و به
راه سلامت رسیده است به راهبری آنکه او را راه نمود، و فرمانبرداری راهنمایی که او را چنان فرمود.

عینی‌تر و ملموس‌تر، مفهوم‌سازی و بازنمایی مفاهیم این حوزه را در ذهن آسان می‌کنند که این ضرورت استعاره را در گفتمان مذهبی تأیید می‌کند.

۳. نتیجه

در این مقاله، ضمن معرفی نظریه‌ی معاصر استعاره، به بررسی مفهومی گزیده‌ای از استعاره‌های نهج‌البلاغه در چارچوب این نظریه و بازسازی یکی از مدل‌های شناختی آن پرداخته شد. تحلیل داده‌های برگرفته از نهج‌البلاغه، حضور استعاره‌ها در گفتمان مذهبی، کارکرد توضیحی و شناختی استعاره‌ها در درک مفاهیم محوری حوزه‌ی مذهب و ضرورت حضور آن‌ها را در این گفتمان، خلاقیت بالای استعاره‌ها به دلیل فراخواندن تداعی‌های نامحدود و بالقوه، حوزه‌ای بودن استعاره، یک جهتی بودن آن، وجود مدل‌های شناختی و تمرکز استعاره‌ها را نیز تأیید می‌کند.

منابع و مأخذ

- نهج‌البلاغه / گردآوری شریف رضی، مترجم: شهیدی، سیدجعفر، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، تهران، ۱۳۸۴.
- امین مقدسی، ابوالحسن، درآمدهای بر استعاره در نهج‌البلاغه، پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عرب، تهران: دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۶۹.
- لیکاف، جرج، «نظریه‌ی معاصر استعاره»، در استعاره، مبنای تفکر و زیبایی‌آفرینی، ترجمه‌ی گروه مترجمان، به کوشش فرهاد ساسانی، تهران: سوره‌ی مهر (حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی)، ۱۳۸۲.
- Gibbs, R. and H. L. Colston, "The Cognitive Psychological Reality of Image Schemas and Their Transformations". in *Cognitive Linguistics*, 6, pp. 347-378, (1995).

- Harrison, Victoria s. "Metaphor and Religious Language and Religious Experience". *Sophia: International Journal for Philosophy Of Religion*. 46(2). pp. 127-145 (2007).
- Jakel, O, "Cognitive Theory of Metaphor Applied to Religious Texts". in: *metaphorik.de*. 02. pp. 20-41, (2002).
- Lakoff, G. and M. Johnson, *Metaphors We Live By*. Chicago: The University of Chicago Press, (1980).
- Lakoff, G. and M. Turner , *More than Cool Reason: A Field Guide to Poetic Metaphor*. Chicago: The University of Chicago Press, (1989).
- Langacker, Ronald, "Cognitive Grammar". in: *Linguistics Theory and Grammatical Description*. F. Droste and J. Joseph (Eds.). Amsterdam: John Benjamin's Publishing Company. pp. 275-306, (1991).
- McFague, Sallie. *Metaphorical Theology: Models of God in Religious Language*. Philadelphia: Fortress Press. 1985.
- Slingerland, Edward, "Conceptual Metaphor Theory as Methodology for Comparative Religion". in *Journal of the American Academy of Religion and Cultures*. Los Angeles: The American Academy of Religion. vol.72, No. 1. pp. 1-31, (2004).
- Soskice, Janet. M. *Metaphor and Religious Language*. Oxford: Clarendon Press. 1985.
- Tiberghien, G., (Ed.). *Advances in cognitive science: Theory and applications*. Chichester: Ellis Horwood. 1989.

دراسة مفاهيم الاستعارات في نهج البلاغة (علي أساس منهج اللسانيات المعرفية)

مهتاب نورمحمدی^١، فردوس آقاگلزاده^٢، ارسلان گلغام^٣

الملخص

دراسة الإستعارة تُعدُّ من أبرز مواضع المنهج القائم على المعنى في اللسانيات المعرفية. بناءً على نظرية الإستعارة المعرفية مكانة الإستعارة هي نظام يقوم على مفهوم نُفكرُ بناءً عليه ونعمل به. إذن اللغة بما أُلها مأخوذة عن العمليات العقلية هي استعارية بالضبط. في هذه النظرية تُطلق الإستعارة على وضع المعنى في غير موضعها ويمكن تلخيص أصول هذه النظرية في ثمانية احتمالات فيما يلي: الحضور المطلق، المجالات، النموذج، أحادي الإتجاه، الثبوت، الضرورة، الإبداع والمركزية. بما أن الإستعارة تُمهِّدُ إمكانية فهم الموضوعات الإنتزاعية على حسب الموضوعات أكثر عينيةً لهذا السبب للإستعارة دور هام في المجالات الإنتزاعية كالمذهب. إذن حَصُرُ دراسات الإستعارة على جوانب علم الجمال في النصوص الدينية كنهج البلاغة بناءً على إطار نظرية الإستعارة المعاصرة كان الدافع الرئيس للبحث عن أسس هذه النظرية، إدراك مفاهيم الإستعارات وإعادة بناء النماذج المعرفية. معطيات هذه المقالة التي حصلت من استخراج بعض نماذج من الاستعارات في نهج البلاغة و تحليله في إطار نظرية المعرفية، زيادة على تأييد الاسس النظرية المعرفية للاستعارة وكثيرها؛ تشير الى ضرورة المعرفة عليها في نهج البلاغة كنص ديني.

الكلمات المفتاحية: اللسانيات المعرفية، الإستعارة، نظرية الإستعارة المعاصرة، نهج البلاغة.

١. طالب الدكتوراه في قسم علم اللغة بعهد العلوم الإنسانية و الدراسات الثقافية

٢. استاذ مشارك و عضو هيأت التدريس بجامعة تربيت مدرس.

٣. استاذ مشارك و عضو هيأت التدريس بجامعة تربيت مدرس.